

مصاحبه با آقای دولت باخیری

مصاحبه کننده: فاطمه فرامرز

سوال: با عرض سلام و خوش آمدید آقای دولت باخیری! برای شروع، می‌شود بگویید می‌توانیم نام کامل تان را در مصاحبه استفاده کنیم یا نه؟ اگر بله، نام کامل تان چیست؟

جواب: دولت باخیری. نام من دولت است، تخلص با خیری. دیگه به حساب من خودم از اوغانستان، از هزارمجات سالای بسیار قدیم بور شدیم، نه. سال ۵۹.

سوال: در کجا به دنیا آمدید و در چه سالی به دنیا آمدید؟

جواب: من سال ۱۹۶۲ به دنیا آمدم از حساب انگلیسی شی. از حساب فارسی ۴۰ موشه، نه، ۱۳۴۰. د ۱۳۴۰ من دنیا آمدم د هزارمجات، د سرزمین آبایی خو، د سرزمین پدری خو به حساب امونجی به دنیا آمدم و کلان هم امونجی شدیم. تا سن ۱۷ سالگی ره ما امونجی بودوم.

سوال: سرزمین آبایی تان فعلاً کدام قسمت هزارمجات است؟

جواب: ولایت بامیان، ولسوالی پنجاب، منطقه از مو ره به نام کرمان موگه. بسیار یک جای پیراخ، آزادی خوب است. مخصد قدیم خیلی سرد بود، حالی گرم شده یک کم. بسیار جای خوبه.

سوال: از تاریخچه خانوادگی چه چیزی یاد تان مانده است؟

جواب: تاریخچه خانوادگی خو اگر بوگی تاریخ زندگی هزاره، زندگی مردم هزاره کل شی تاریخه. از دعوای اوغو (اوغان/ افغان) بگویی، از دعوای جنجالای منطقه بگویی، حساب و کتاب همه‌ای شی تاریخه. از کدام شی بلده تو بگوم؟

- کدامش را دوست دارید؟ چه چیزی واضح یاد تان است که قصه کنید؟

- تاریخ فامیلی از مو که استه در اصل ما خود فامیل مو د دوران عبدالرحمن اینا مهاجر شدن. اینی پدر کلان از مو به حساب دولت اوسین (حسین) و علی سین (حسین) یا مهاجر شده د ایران. علی سین که بیرار خرد ازونا بوده، امونجی د ایران میشینه. باز ای دولت اوسین که بیرار کلان بود، خود شی فوت کده، باز امی پدرای مو سه تا برادرا قد امزو مادر خو پس د سر ملک خو د افغانستان موره. د هزاره جات که امو ملک ره هم کسای دیگه گرفته ده به حساب. باز یا دعوا کده، گرفته ملک هزارمجات. در اصل به حساب امو جای از مو خود منطقه کرمان نام دره، امو آبادی که مو د دنیا آمدم. ملک شی زمین از آبایی مو استه به نام قلعه باخیری. خود امزی باخیری هم تخلصی استه که به حساب امی مردم منطقه برای امزو پدر کلان از مو داده که به نام غلام حسین کربلایی بوده. بسیار یک آدم خیر بوده. دورانای عبدالرحمن که بسیار مردم بیچاره گو پول و نان و آو و ازی چیزا نداشت، لوچ بوده و چه بوده، حتا د جایی میرسیده که ای امو تگاو که د سر زمین خو امونجا میگشته، باز امو لباس خو ره او ره بیخی تاریخچه دره کلگی امو منطقه. باز ای لباس خو ره امو لباس جان خو ره لوچ کده د نفری که کالا نداشت، او ره می‌داده. باز خود شی چین کته سیاه ماشوی یا برک موگه، او ره پیچ موکده، اگر د تگاو کسی بوده، یک نفر ره ری موکده که برو بچیکچا ره بگوی د از مه کالا بیاره. اگر نبوده، باز میماده د جای از مو یک جایی استه که کوشه موگه اوره، او طرف شی آبادی یه. میماده پاس کوشه و ازونجی کوی موکده، سیاسی سی بریش کالا موبرده. او ره به خاطر امزو غلام حسین کربلایی باخیر موگفته. امو جای از مو ره به نام قلعه باخیر نام موته.

سوال: از سنت باخیری پدر کلان تان به نسل های بعدی هم منتقل شده بود؟

جواب: صد درصد. بود تا پدرای مو. دیگه ما که به حساب باز او خو باز ازو دوران ای بدل شده. او فوت کده، باز ای پدر کلان از مو دولت حسین باز یام هجرت کده. باز پس آمده. پدرای از مو باز پس آمده سر زمین. باد ازو باز دیگه دعوای اوغان شروع شده، دایم د سر ازو زمینای منطقه از مو بسیار جای خوب و علف و بسیار جای آب و بسیار یک تاب و هوای خوب دره بهاری، زمستون شی یخه. یخ بود قدیما، حالی کم خوب شده. به حساب ای کوچی‌ها میماده با اینا دعوا موکده دایم. پدر از مه دایم بهار د ولسوالی پنجاو

بامیان دعوا موکده، زمستون وا که کوچ مورافته، باز د کابل دعوا ره انتقال میداده که بوره امونجی دعوا کنه.

سوال: پدر بزرگ و پدر تان کار شان چه بوده است؟ از چه طریق امرار معیشت می‌کرده‌اند؟

جواب: معاش شی انمو حساب زمین‌داری و زراعت و اجاره و آسیاب زیاد بوده. سه دانه آسیاب دشته بودیم مو. اسیه آبی. سه دانه از یک جوی که اموطور می‌مده، یک اسیه بلنه موگفت، اسی همینه موگفت، اسیه شیونه. سه اسیه دشته، معاش ازینا تمام شی از زراعت و کشت و کار و آسیاب شی. د یک دوران آسیابای آبی شی کار موکد، آلی نموکنه. آلی امو یک اسیه ره جای شی بجای شی که منده، ره اسیه برقی شنده.

- آسیاب آبی را با آسیاب برقی جا به جا کرده؟

- یک شی ره فقط. چون یکیش برابر سه تای دیگه، زیاد تر هم کار مونه. خو ای برقی تیزه، او خو آوای او دوران ... دریا نبود. مو د سر منشا خود کرمان استیم که آب شروع شده، باز او دریا بسیار یک دریای کلانه که میه شیوه طرف لال (لعل) میه، باز او امو آو فرامرود که موگه، طرف ایران نموره، انمو دریایه، دریای هلمند. از منطقه از مو سرچشمه گرفته، یک کمی بالاتر.

سوال: قصه آشنایی و ازدواج در آن دوران چگونه بود؟ آدم‌ها چگونه با هم ازدواج می‌کردند؟

جواب: ازدواج خو اونجی رواجی تمام شی در اصل امو پدر و مادر اونا ره معرفی موکد. د دوره از مو که به حساب عاروسی موکد هرکس، حساب ای بود که پدر و مادر یا به حساب از فامیلای شی بود، دختر خاله شی، رواج بود د زمانای سابق. دختر خالی اینجا که نیه، دختر خالی شی، دختر مامای شی، به حساب دختر کاکای شی. یا ازو عاروسی موکد و به حساب او نه گفتگوی موکد، او ره شیرینی خوری موکد، او ره خویشی موگفت اونجی، پسان عروسی موکد. دیگه ای چیزایی که جور آمد هم داشت

که دخترا و بچیکچا د منه خو جور می‌آمد، به حساب پدرای خو ره موگفت که می‌خواایم عروسی کنیم، بسیار کم. دوره از مو کم بود. آلی زیاد شده.

سوال: شما خانم تان را خود تان انتخاب کردید یا انتخاب پدر و مادر بود؟

جواب: نه، مه خودم مادر مه بسیار خرد بودم که فوت کرده. مادر مه زن کلان پدر مه بوده. پدرم دو زن داشت. باز پدرم هم ما از سن ۱۶ ساله بودم که فوت کد. مه بعد از پدر خو یک سال مندوم د منطقه. از مره خواهر کلان مه که به حساب بچه شی هم امینجی استه، جواد نام دره. خواهر کلان مه مخصد دختر مامای مه بود و مو د خانه ازونا برو و بیا دشتیم، او ره خواهر کلان انتخاب کد و وا ره قد شی صحبت کد. ما دیر نمندوم اونجی. ما دروان خلقیا شد و باز اینی حساب عسکر گیری شد، نه. عسکر می‌گرفت د سن ۱۶-۱۷ ساله را عسکر می‌گرفت. جای از مو خو بیخی تمام شی آزاد بود. انمو ره ما باز مهاجر شدوم، رفتوم پاکستان و باز ایران. ایران هم دیر نمندوم، دو و نیم سال ایران مندوم، باز پس سون پاکستان پاسپورت گرفتوم، سر مه عین از کانادا کشید.

سوال: اگر راحت باشید که بتوانید نام چند نفر از بستگان به شمول برادران تان را بگویید که یک شجره نامه مختصر ترسیم کنیم.

جواب: صد درصد. ما سه پشت خو ره یاد دروم، چار پشت خوره. پدرم از مه اوسین نام دشته، اوسین علی موگفته. پدر کلان مه دولت، باد ازو پدر جد مه موشه علی سین، باد ازو بیرقلی. نام ترکیه او در اصل. هزاره هم نژاد شی ترکی یه، نه.

سوال: چند خواهر و برادر دارید؟

جواب: ما چار تا برادرا استیم. اولاد زیاد بوده، خو فوت کده دیگه. دو تا همشیره دارم، یکیش امیالی زنده یه، او ازه ریزه یه، د استرالیا یه. دیگه خواهر کلان مه که خواهر تنی از مه بود، فوت کده.

سوال: از زندگی روزمره د افغانستان چه چیزی یاد تان ماند؟ چیزی که جز زندگی اجتماعی بوده باشد؟

جواب: جز زندگی اجتماعی اونجی به حساب عید بود. عید قربو و عید روزه و دیگه عید نوروز و اینمیا ره به اصطلاح انگلیسا که celebrate موکدن. دیگه به حساب مو پدر مه دهغو (دهقان) زیاد دشت. همسایه زیاد دشت؛ اجاره دار که زمین اجاره موکد و کشت موکد. مو آبادی آلی خو نمنده، شش-هفت خانه ببله ازمو خودون مو منده. او وختا ۳۰-۴۰ خانه بود. اونا منه خو عیده میگرفت، عید روزه و عید قربو و عید نوروزه، دیگه اینمی عاشورا که بود. ده روز عاشورا ره خواندن میگرفت د غول آبادی مو. دیگه د جای از مو بزکشی د اسپ بسیار زیاد رواج بود. یکی نیزه دوانی، نیزه میزد. کندلو میزد د اسپ، اسپه می دواند باز قد تیر نشان میزد. از مابین القه (حلقه) هم نشان میزد. اسپ دوانی زیاد دشت.

سوال: در مورد اسپ دوانی بعداً صحبت کنیم. از عیدهایی که نام گرفتید، عید روزه، عید قربان و عید نوروز، برای اشتوکا (کودکان) کدامش شوق و ذوق بیشتر ایجاد میکرد؟ کدامش جذبه بیشتر داشت؟

جواب: برای اشتوکا اصل امی دو عید قربو و عید روزه زیاد جذبه دشت. به خاطری که برایشی کالا میگرفت و عیدی میدد و دیگه برایشی شیرینی میخرید. دیگه د خانه یکدگیر خو مورافت؛ خانه کاکای خو، خانه مامای خو، خانه همسایه ها. اینی دیگه رواج بود. زمستانا شو د خانه شب نشینی دشتن. صندلی پورته موکد، یک رقم لحاف کلان پورته موکد، امونجی تفتک موشد. جای از مو صندلی دشت، صندلی ره د سر تنور گرمه، چون آتیش موشد، او ره مینداخت، باز اونجی زن و مرد از چار طرف شی پایای خود امونجی چیز موکد، باز قصه اوسانه موکد.

سوال: محرم معمولاً برای ده روز تجلیل میشد؟

جواب: عا، ده روز بود. همو ده روز محرم خانه‌ها ره تقسیم موکد، دو خانه‌ای یا سه خانه‌ای یک روز بایست نذر میداد. کسی که نذر گوسفند دشت، گوساله دشت، گاو دشت، از خودون مو گاو بود د عاشورا. امو روز آخر عاشورا ره ما پدر مه یک گاو موکشت، گوشت کوچه تیار موکد. دیگه زمستو بود، دوره از مه د تابستان نبود، د زمستو بود، د زمستو یک دغه فقط روز خاندو موکد، یکدغه دیگه شو. ملا دیگه مشکل ندشت، ارکس که می‌تنست، اگر یک چار بیتی هم میخواند، می‌خواند دیگه. اونجی ملای که کله کته د دوره‌ی که ما بودوم، ندشت.

سوال: در جریان زندگی در هزاره‌جات برنامه‌ی اصلی روزانه چه بود؟ کلان سالان چه کار می‌کردند؟ کودکان چه می‌کردند؟

جواب: اونجی از بهار کلانا تمام شی د زراعت بود. گندم آو بده، علف بکن و هیزم یا خاشه برای سوخت بیار و علف بکن و دیگه از اول بهار قلبه بود. باد ازو باز آو ددو و خاکو و اینی چیزا بود. باد ازو تیرمای سال علفه جمع موکد و بازم کشت دیمه و کار زیاد بود. بچیکچا، مو که مکتب مورافتیم. مه یک دو سه سال ره مکتب رفتوم، دیگه زیاد نه. مکتب ره امونجی تازه جور کدد به نام مکتب نو گوسلگو. مکتب که مورافتیم، بچیکچا یک ذره که کلان تر موشد، چوپنی (چوپانی) موکد. مال بیرو گاو ببر و مادگیو ببر. اونجی زندگی هزاره‌جات دو چیزه؛ زراعت و یا دامداری. باز خصوصاً د منطقه از مو حیوان هم د او دوران زیاد نگاه نمی‌تنست به خاطر ازی که کوچیا زیاد میماد، علف و او چیزا ره همه ره موخوردن. جای ازمو علف زیاد داشت، بسیار علف زیاد دره. جاغوری ره مه دیدوم، علف ندره، کوه‌های شی سنگ استه. بامیان بسیار علف دره، ولی کوچیا میماد موخورد. امی دوره انقلاب خوب شد، باز کمی دیگه نمیه. د منطقه از مو دیگه نمیه. د منطقای بهسود، د پایین هزاره‌جان میه و موره.

سوال: خانواده و قریه‌ای که گفتید ۳۰-۴۰ خانه بود، رابطه‌ی شان با همدیگر چگونه بود؟

جواب: تمام شی رقم ازو نقلک که د وطن بود، نمودگفت که مردگی و زندگی شی یکی بود، دیگه تمام شی شریک بود، همه چیز شی. او شی، نان شی، نذر شی، طوی و خیرات شی، همه چیز شی شریک بود. د وطن یک مثل میزد که موگفت مو نذر شریک و او شریک استیم، اونو رقم بود د خود امو آبادی. باز د حساب کلان مردگی و طوی و ای چیزا باز د اطراف هم شریک بود. نه این که فلانی جای، قبیلا شی، قبیلا نزدیک شی که از دور هم بود، د مردگی و زندگی شی و عروسی و اینای شی بود.

سوال: رابطه ای جامعه هزاره با جوامع غیر هزاره چطور بود؟ کوچی ها را مثال زدید.

جواب: والا خوب نبود قد ازونا، غیر از جنگ، غیر از دعوا. اونا که میماد، اونا جنجال موکد.

- جنگ اصلی سر چه بود؟

- جنگ اصلی سر امزو او و علف بود دیگه. وا میماد شتر و رمه خو ره ایلا موکد، یا میزد و جنگ و دعوا زیاد بود. باز مشکل ای بود که یکدفعه بهار سال بی درک منطقه اوضاع شی مردم گشت و گام نموکد، به خاطری که یا تمام شی کوچیا از راه که مورافت، از مو راه عمومی، د دم کوچ ازینا اگه برابر موشد، تمام کالا و لنگی شی ره لوچ موکد. یکی تیرماه سال کس نمی گشت زیاد د منطقه از مو، د امو اوایل. د ای پسانا د دوره از مو که مو کلان شدی، یک کم خوب شد. پیش ازو د دوره اوایل ظاهرشاه و باباه شی کس گشته نمی تنست. تا که کوچیا مورافت د هر جای د ازو میله جای خو که می رسید، باد ازو.

- از ترس کوچی مردم جایی نمی رفت؟

- لوچ موکد، کس گشته نمی تنست. د منطقه از مو خصوصاً یک دفعه بهار سال که اونا میماد، کس از راه عمومی کس برو و بیا نموکد.

- حالا اگر آنها لوچ میکرد، هزاره ها شکایتی، چیزی جایی نمی توانست؟

- نه، شکایت موکد هم ولسوال هم به حساب کوچی-اوغو بود دیگه. د او دوران والی، ولسوال، تماماً، عسکر شی از مردمای ازبیک بود، ازبیکای شمال میماد اونجی، د می پنجاو و یکهولنگ، نیک موگفت

جای مرکزی شی ره. د ورس یا د شیونه سر از مو استه یک ولسوالی، اونا تمام شی عسکرای شی از ازبیکای شمال بود بیچاره که وا باز د قد برف چیز ندشت، دیگه اداره دولتی شی تمام شی اوغانو بود. لسوال شی، قومندان شی، والی ولایت شی، تمام شی اوغان بود، پشتون بود.

سوال: اگر هزاره‌ای پیش آنان شکایت می‌کرد، آنان تصمیم منصفانه نمی‌گرفتند؟

جواب: نه نه! کجا کس گپ د گوش شی مورافت. یک مثل د بین ازونا بود که نفر رفته عرض کدد، هیچ کس د داد شی نرسیدد، باز یک کته شی گفتد تو دیونه‌ای، موری عرض مونی د پیش ازونا، حالی قومندان هم اوغو، ولسوال هم اوغو، والی هم اوغو، خدا هم اوغو یه دیگه. امطور یک مثال زدد که از دست اوغو پیش اوغو شکایت مونی. کس گوش نموکد؛ زده شی زده بود، برده شی برده بود. خصوصاً اوایل ظاهرشاه! پسانای ظاهرشاه، د دوره از مو کمی خوب شده بود. اونجی خو اینمی کلانای ازره که بود، میرو و کلانا زیاد جنگ و دعوا دشت، دایم جنگ بود. د منطقه شیونه سر از مو ره بندر موگوفت، و یکی ره میرحیدر بیگ موگفت، میرحیدر بیگ بندر، امونجی هر سال قد کوچی جنگ موکد. ای بغل مو که طرف منطقه دایکندی که سرمیل موگه، اشتزلی، اونجی هم دایم قدر ازی کوچیا جنگ بود. سنگر میگرفت، فیر موکد، میزد. باز منطقه از مو چون یک جای بود که اونجی کوچیا همه زمین دشت، میله دشت، تمام چیز دشت. اونجی نمی‌تنست که زیاد جنگ کنه. جنگ موکد، دفاع او و علف خوره موکد، ولی یک دغه سر بهار که میماد، چور موکد بعضیای شی. چور موکد، مورافت. شبا د آبادیا میماد. اونجی دیگه چیز ندشت، اسلحه دشت و بسیار سگای خوب دشت، سگای زبردست. مردم هم از تفنگ می‌ترسید و هم از سگای شی. از خار دزد همی تیرمای سال. بهار که اوطور چیز نموکد، همی تیرمای سال که می‌خواست بوره، باز سر بعضی از آبادیا میماد چور موکد. یک دغه مو ریزه بودیم، شلغم کشت کده بودیم، شو آمده شلغم ره کنده برده بودن.

سوال: کوچی‌ها معمولاً از کدام سمت افغانستان می‌آمدند؟

جواب: از پشاور میمادند. از لوگر و خوست و منطقای گرم. امزی راه بهسود میماد. از خود امزی کوتل .. از کابل، کوتل اونی، بهسود، کوتل ملا یعقوب میگه، اینمی رقم میماد. باز د ای منطقه موتل اونی که میرسید، باز شاخه شاخه موشدند؛ یکیش او طرف طرفا کومبیرون بهسود مورافت و طرف بامیان و یکهولنگ مورافت. ای که طرف از مو میماد، امزو راه. باز او طرف شیونه، منطقه لال د او منطقه بسیار یک جای ره بند خار موگفت، اونجا جای لامزروع زیاده به خاطری که بسیار برف و مشکلات بود، باز تمام کوچیا سه ماه تابستان انجی مورافت. خودون شی نمورفات، امو رمه و شتر خو اونجی ری موکد. اونجی علف زیاد بود. یا که میماد، از ره بهسود میماد. دیگه کدام راهی ندشت. زمستان ره د گرمیای مشرقی تیر موکدن، بهار و تابستان ره اونجی میماد. هزارهجات بهترین آب و هوا ره دشت، خصوصاً د منطقه از مو ره بهشت حیوانات موگفت. حیوانات اسپ که مو دشتی، زیاد اسپ دشتیم، گاو و گوسفند هم نگاه موکدیم، ولی بعضی کسا بیچارهها از بس که آو و علف شان ره موخورد، حیوانات ره هم نگاه نمی‌تنست. زندگی از ره سر دوچیز بود درآمد شی؛ کشت و زراعت و مال داری. بعضی جاها آلی که استه خوب شده که واکسن رفته، مال هر جای موشه. باز جای از مو مال هم نموشد. گوسفند مومرد.

سوال : مراسم خانوادگی و اجتماعی خاصی وجود داشت که گذرهای مهم زندگی را نشان بدهد و بگوید یک سری محافل مشخص برای کودکان است و یک سری مراسم مخصوص جوانان و مخصوص کلان سالان باشد؟

جواب: اوطور یک چیزای بود، عا. تنها یک چیز د جای از مه رواج بود که د نوروز رقم اینا که Halloween می‌گیرن، اونجی او ره کمپیرک موگفت. اونا چین کته ره موپشید، سرروی خوره آرد میزد، دیگه چیز که نبود د او دوران، چشم خو ره سیاه موکد. باز یک چند نفر دیگه یک کاسه یا دیگ، یک خلطه می‌گرفت، مورافت از مردم اونجی خو دیگه چیز نبود، آرد میداد و روغن میدد و ازی چیزا. باز او ره رگفته مورافت د یگو دیوال ایله، امی بچیکچا و جوانا او ره پخته کده موخورد. او ره کمپیرک موگفت، عیناً امی هالوین اینجا وریه. امینا که د هالوین می‌گیرن، عیناً امزی د جای از مو رواج بود، کمپیرک موگفت، یهنی به حساب بهار ره بور کدیم مو. رقم ای که به بهار رسیدیم. اونو بخشی از امی جوانا بود.

دیگه اینی چارده پال، یک چیزی چارده پال نام دشت. چارده برای دختر و بود. دختر و کته مورافت، باز یکی ره د وسط رقم بیری میشند. یک کاسه ره پر آو کده میشت، ارکس امو انگشتر خو ره د آو پورته موکد، باز نوبتی و به دوره بیت میخواند. بیت ره که میخواند، باز او عروس که د غول بود، سر شی شال مینداخت و او نمیدید. کاسه پر آو قد امزو انگشتر امونجی زیر چادر بود. باز او د امزو تاریکی دست خو د منه آو میندخت، انگشتر ره بور موکد که از کیه. باز سیل موکد و هرکس از خود خو میشناخت. باز او ره تعبیر د او بیت موکد. اگه بیت خوب بود تعبیر شی هم خوب بود. اگه بیت بد بود یا بیت غمگین بود، تعبیر شی هم نا امید کننده بود. چارده پال بین دختر و بود.

- چرا نامش چارده پال بود؟ چرا پانزده پال نبود یا سیزده پال نبود؟

- چارده پال ره د چارده ماه میگرفت. ماه که چارده و کلان موشد، او ره از خاطر ازو چارده پال موگفت. د چارده ماه منور موشد. یک شوخی هم دشت که منطقه از مو بسیار همواره. یک نفر از منطقه بامیان آمده، گفته اینه ماه ماه کرمان، گفته ماه بامیان رقم چیز وری. او ماه اونجی زیره مالوم موشده، اونجی د چارده ماه که آمده، دیده که ماه بسیار کته و منور است، گفته اینه ماه ماه کرمان. او ره چارده پال موگفته، از خاطری که د چارده ماه میگرفته.

- ماه یک بار بود؟

- هروخت نبود. د زمستان که مردم بیکار بود، منتظر میشیستن که چارده ماه شوه که چارده پال بگیرن. او رواج ره دشتو دیگه امو رواج بود که د عروسی امی دخترای ریزه غنچی میزد قد سر زانوی خو. یا پیشپو موگفت او ره. چرخ موخورد رقص وری. دیگه کلانای شی زمستو زیادتر عمله میخواند. زمستو که بود. عمله و کتاب و ازو کتاب فردوس طوسی میخواند.

- این مربوط پیرمردا بود؟

- ای پیرمردا بود. باز جوانا، بچیکچا بهاری که بود کارم زیاد موکد، سوارکاری زیاد بود. مه خو اید یاد مه نمیه که کی، ایقدر ریزه بودوم که ما اسپ سوار میموکدوم. از ریزه گی، پای مه اید د جای اسپ نمیرسید، ما سوارکار بودوم.

سوال: در جریان سوارکاری چه کاری می‌کردید؟ معمولاً مسابقه می‌دادید یا...؟

جواب: نیزه می‌زد، اسب مودواند، تیر اندازی موکد. یکه کندولو موگفت، که نشان میزد. اسب ره ودواند و از سر اسب نشان میزد. نیزه که یک چوب دراز بود، د سر شی سه دنه شاخ بود، او ره نیزه میزد. د عروسیا هم.

- د عین زمان که اسب میدوید؟

- عا عا! کمان نبود او دوره د قول از مو. تپانچه بود، تپانچه ره فیر موکد.

- معمولاً مسابقه بود یا...؟

- اره، مسابقه بود. شرط میزد. مو شرطاً ره؛ مو نیزه و کندلو و اسب دوانی ره عروسیام موکد. عروسی ره در اصل اونجا اکثر عروسی ره د بهار میگره، د زمستو خو برفه دیگه، بهار و تیرماه تیرماه زیادتر شی ره، به خاطری که کار جمع موشه و مردم ایله یه. تیرماه سال باز میله‌های زیاد میگرفت. د جای از مو اسب دوانی و نیزه دوانی و بزکشی. یکی او وخت میگرفت، یکی د دوره از مو نبود، ما یادم نمیه. بابه مه یعنی پدر کلان مه قصه موکد که بهار امی برف که اونجی برف زیاد میزنه، دو متر برف می‌زد او زمان، برف که سورجه موکده، باز صبایی اسبون خو ره بور موکده د بله برف، نیزه میزده، کندولو میزده د بله برف.

- کندولو چه بود؟

- کندولو که بود انمو اسبه که مودوند، یک نشان بود، او ره میزد با تپانچه. اسب می‌دوید و ای قد یک دست خو. یک دست شی د جلو بود. یا از غورگی تیر موکد.

سوال: کدام شرط بندی و پای پیسه نقد هم وسط بود یا نه؟

جواب: عا، شرط بندی هم دشت. انعام دشت. هرکس که موبرد، باز او ره بخشش میدد.

- کی بخشش میداد؟

- نفری که صاحب مجلس بود، طوی یا عروسی. یا اگر د منطقه از مو که می‌گرفت، اکثر شی خدایامرز پدرای مو بود، اونا بخشش میدد. وختی منه خودون خو میله می‌گرفت. یک رواجای میمانی دشت. پدرای مو تیرماه سال اسبای خو زین موکد، مورافت، د هر منطقه کلانای هزارمجات ره میشناخت. باز یک شاو د خانه ازو مورافت، او ره گرفته خانه ازو دیگه. اینی طو از منطقه دیزنگی و کرمو که مورافت دیکندی، از دیکندی عین د بهسود و از طرف بامیان پس می‌ماد. اینطور یک میمانی قوم بینی بود، قوما ره می دید. باز ای قوما نزدیکای شی ام که دورتر بود، خانه خاله خو، د خانه دختر خو، د خانه عمه خو، د خانه کاکای خو که دورتر بود، د خانه ازونام تیرمای سال اینا قوم گشتی موکد.

سوال: کدام داستان، آهنگ، ضرب‌المثل اگر چیزی از پدر و مادر یا پدر کلان و مادر کلان یاد تان مانده باشد، به ما بگویید.

جواب: اونجی آهنگ شی امو دمبوره بود. دیگه غیچک بود. دیگه امو دمبوره بود. پسان د دوره از مو رادیو امدد و تیپ (ضبط) امدد، فیتته دشت، امونا ره گوش موکدیم. صفدر توکلی زیادتر بود، ابه میرزا ره ۷ او ره پسان خبر شدیم که تمام شی ره صفدر علی خوانده و ابه میرزا بسیار کم خوانده. دیگه ضرب‌المثل خو ما زیاد دشت که موگفت: «کوتاه عف کد عف کد، گرد خو ره پر قف کد.» که او جواب شی امو بود که اسیه یه. اسیه که چرخ موخورد، دور خو آرد ره تید موکد. مثل زیاد یاد دشتوم خو ما ۴۳ سال موشه که از اوغانستان بور شدوم. موگفت: «هزار بار بیندیش، یک بار بینداز.» یعنی فکر کو زیاد. امو کسایی که د بشر یک چیزی گفته، به عنوان الگو امد. هزار بار بیندیش، یک بار بینداز یعنی هرچیز ره سنجیده و فکر کده گپ بزن. دیگه موگفت: «اگه کس نبود، قد کله خو صلا کو.» یعنی هیچکس که نبود، اقلاً قد کلاه خو یکدغه فکر کو، قد ازو صلا کن که امی کار ره کنوم خوبه یا نه. اگه کسی بود خو یک صلا کنو. او زمان مردم بسیار دیانت بخیر بوده، اگر یکی صلا موکده، گپ خیراندیشی خو ره می‌زده. آلی او دوران نیست، یک چیزی شده که.

سوال: تا زمانی که در افغانستان بودید، در زندگی روزانه غذاها و صنایع دستی چه چیزی معمول بود؟

جواب: غذا اونجی از پایین که بیگروم، اوشرک موگفت. اوشرک تخم مرغ یا خیگینه موکد که گاهی پیاز هم ندشت. روغن شی امو روغن زرد بود. دیگه سیاسرو لیتی موگفت. لیتی هم دو رقم بود؛ یک رقم شی دوغی موگفت که قد دوغ پخته موکد. یکی لیتی او موگفت. یکی الوا موگفت؛ الوا سفید، یکی الوای سرخ. یکی دیگه باز صاف روغو بود که نان ره د منه صاف (شیر) بله شی روغن شیو موکد، باز نان تر موکد، باز موخورد. یکی قوروتی بود. قوروتی عین امزو صاف روغویه، مخصد قوروتی از دوغ جور موشه و صاف روغو از شیر. د زبون ازرگی شیر ره صاف موگه، باز ماست ره شیر موگه. الوای سرخ بود. دیگه د عاروسیا برنج بود. و شیربرنج هم برنج ره قد شیر پخته موکد. اونو ره تنا شیر برنج موگفت. اگر نه در اصل اگر صاف روغو حساب کنی، بایست بوگه صاف برنج. او ره شیر برنج موگفت. دیگه پلو پخته موکد، شوروا، اوشرک کچالو، شوروا گوشت. گوشت کوچه د نذر محرم زیاد گوشت کوچه پخته موکد. د طویا برنج و شوروا معمول بود. بعضی جایای شی برنج ام پخته موکد. د او دورا د منطقه از مو برنج کم پخته موکد. به خاطری که اقتصاد نبود. برنج هم نبود د او زمان. بسیار کم برنج بود، اقتصاد ندشت مردم. امو شوروا پخته موکد دیگه. شوروا آسان تر بود.

- صنایع دستی چه معمول بود؟ در بین خانم ها و آقایان؟

- صنایع دستی سالای که مو بودیم امی برک یا ماشیو موگفت، انمو ره سیاسرو موبافت. سنگ ریشی موکد، تار جور موکد، تار بری پلاس. دیگه نمده، پشم ره ابطور میچیند، باز او ره نماد جور موکد. جای از شمو رواج نیه، د دیزنگی رواج استه نماد. پشم گوسفند استفاده موکد، پشم گوسفند ره می چیند، باز او ره زیر شی یک گیلیم میلهو باز گیلیم ره که پیچ موکنه، او د داخل امزو گیلیم امطور پیچ موشه. باز امو ره تر موکنه و مومله. دو دغه، سه دغه او ره مومله، او سخت رقم گیلیم سخت موشه. یگان کس پشم ره رنگ موکد، گل میشت، یا پشم سفید میشت. اگر سیاه بود، سفید ره خو اونجی نماد تر نموکد، در اصل پشم سیاه و پشم گوسفون شیرغه یا زرد، زرد هم نه، د راصل رنگ شی کرمیه. دیگه بره که تازه میزیه، وا بسیار رنگ شی سرخه، سرخ موی بره موگفت، ازوام نماد تیار موکد. یکی نماد یکی قالین. دیگه وسایل دستی

که کلاه و جوراب برای خودون خو تیار موکد. دستکش تیار موکد، انمو کارای زنانه بود و زنا تیار موکد. مردا نجاری و دروازه و کلکین تیار کو. آیینگری بود. داس یا کرنگ، اینی وسایلی که خودون شی استفاده موکد. کارد و چاقو و ازو چیزا ره مردا جور موکد. یا کارایی بود که تمام شی زمستو بود. چون بیکاری بود زمستو ۷ مردم اموا ره جور موکد. سبر بلده خو جور موکد که برای علف خو از تال.

سوال: جامعه شما هویت هزارگی خود را چگونه ابراز می کرد؟

جواب: د جای ازمو حساب هزارگی بسیار مشکل ندشت. ما که بیرون امدوم، ای چیزا ره حس کدوم که مردما بعضی کابل می شیشته، د ایران می شیشته، حتا د می کویته آلی دیدی که چقدر پخته از ره شده. مویته گیا خود ره سالای اول از ره نمی گرفت. اینالی جای ازمو هزاره گی بسیار. دیگه کس نبود که قد شی چیز کنی. تنها د قد مردم جایای از مو سادات بود، سید. اونا بسیار کم بود. اونا مزاحم نبود، مخصد شیطننت زیاد موکد.

- چه شیطننت می کردند؟

- اونا تمام شی از دورانای صفوی که آمده به نام مخبر د قد از ما. د تمام تاریخ از ره وا د قد از ره مخبر بوده. حتا د دوران عبدالرحمن و مخبری کده. د امی دورانا، حتا دمی دوره طلاب (طالبان) سال ۹۸ ما د هزاره جات بودوم. د جای ازمو که طلاب آمد، راهنمای شی تمام شی امی سیدا بود. دیگه باز از رگو مابین خود خو بسیار ماکم بود. د همدیگر خو ماکم بود، د همدیگر خو چه دشت، خصوصاً خدابیامرز پدراي مو د د منطقه تمام شی او نا ره به نام نغچی موگه، د منطقه شمو ماما موگه، ازمو نغچی. اینی پدراي از مو تمام منطقه به نام نغچی یاد موکد. از خاطری که زیاد چیز دشت، مو لب جلگه بود، اسیه ام دشتی، هرکس کار شی ام د ازیا بند بود. تیرمای سال خصوصاً اونجی بار زیاد موشد. گندم خو ره آرد زمستون خو موکد. به نام نغچی یاد موشد. اینی یک رواجای د او منطقه بود. ما بین خو زیاد آبادی د آبادی د بین خو مسابقه اسب و مسابقه خیز و یا مثلاً مسابقه عیدی زیاد داشت آبادیا. د خود آبادی خو بیزو دشت مابین خو، د دیگه جای ام.

سوال: یاد تان مانده که شما خود تان و یا خانواده‌ی تان به خاطر هزاره بودن در افغانستان با مشکلی خاصی رو به رو شده باشید؟

جواب: د خود منطقه نه. ولی د حساب دعوایی که اینمی کوچیا بهار میماد، انمو دعوا بود دیگه بین ازونا دایم. د ولسوالی که جنگ و دعوا بود، انمو حساب و کتاب بود. ای اوطور که بگویی بسیار زیاد اذیت موکد، نمی‌تنست، زور شی نمیرسید د ازو مردم. زور شی نمیرسید، اینی به حساب اونه تاشکی دزدی موکد و چور موکد و نفر جمع موشد یا گوسفند و شتر خو ره ایله موکد امونجا. حتا د جای از مو زمین ازمو از وسط زمینای تگاو یک سرک بود. بس که پدرای مو در ماند، امو سرکه بیخی بند کد. راه ره گرفت قلبه کد، کشت کد، زراعت کد، راه ره از منطقه پیتو جور کد. وا که میماد، امو رمه ره ایله موکد که ایسو خیز کو علف بخور. سر زمین کشتنده و زراعتی. علف که هیچ چه، منطقای از مو از جوی به بالا خودون از وا موگفت که مو پرمان (فرمان) دری از عبدالرحمن.

سوال: می‌توانید داستان اینکه چرا افغانستان را ترک کردید و چگونه سر از کانادا درآوردید را با ما شریک کنید؟

جواب: تاریخ ازو او قه دراز استه که. اونجی ما د سن ۱۷ ساله بودوم که تقریباً د عسکری برابر بودوم. بهانه مه در اصل امو شد دیگه. او یکی، یکی یک کم اغتشاش خانوادگی. بابیه از مو از کلانای هزاره بود. اونجی انقلاب که باز شد، بچیکچای کلانای هزاره ره جای نمداد، راه نمیداد. یکی او شد یکی امی عسکری. د کابل خو رفته نمی‌تنستی، هزاره‌جات یک کمی سر از مو قید شد. باز ازو به بعد ما آمدم پاکستان تیرمای سال. پدرم ام که فوت کد، یک کاکای مه بود، کاکای کلان مه که او از تمام بیرارو کلان بود. او بود، قد ازو ما چیزی نگفتوم، یک امی همشیره کلان مه از جای از مو یک کمی دورتر بود خانه شی، قد امزی رفتوم گفتم که ما موروم. او خود شی ام موگفت ما بسیار احساس خطر نوم، برو. اونجی

بسیار چیز بود، قصه داود سرخوش ره شنیدی؟ اونا هم از کلانای هزارمجات اند. ۲۳ نفر شی ره کشتن د بندر، ۲۳ نفر، پدر شی، پدر کلان شی، بچای کاکای شی، داماد شی.

- اینا ره کی کشتند؟ کدام دوره؟

- اینمی دوره که در اصل انقلاب که شروع شد، ای احزاب از ایران آمد. دوره‌ی حکومت خلقیا بود، ترکی. او دوران خلقیا بود، باز د ایران مردما زیاد بود، امی ملایو آمد. باز او دوران خو مو ای چیزا ره ایچ فکر نموکدی که ای چیزا بوده. ای ایران امی خانا ره قبول ندشت. حزب سازمان نصر موگفت. سازمان نصر خانا ره قبول ندشت. اول شی خلقیا ام قبول ندشت. چون وا پشت جای چیز می‌گشت. مردمای غریب هزاره او زمان زیر دست کلانا بود. باز وا امی غریب مردم ره بال آورد، کلانا را پایین برد، خوانین ره پایین برد. خوانین باز ایره قبول ندشت. دوم شی ای حزبای که از ایران آمد، ایران هم دیدی که قد هزارمجات یکی یک دیگر ره کشته. جای از شمو جنگ نبود، د جای از مو به نام سازمان نصر و سپا، به نام نهضت، حرکت اینا تمام شی میزد همدیگر ره. ای کار ایران بود. ایران نمی‌خواست که امی خوانین، خانای از ره ره خبر دری که دایم در راس حکومت بوده. امی تمام تاریخ اوغانستانه که بوری پیش از ۲۰۰ سال پیش، امینا بوده. دیگه کسی نبوده. کاشانیا و گنج باختر امیالی دیدی که پول اوغانستان ره چطور روی پا ایستاد کده. اگر او گنج نبود، پول افغانستان اینالی از پول دوره انقلاب هم بدتر شده بود. انمو بوده که یاره باز ای ایرانم از منطقه نیشابور د بله اوغانستان بوده. ایران اصلی خو تاریخی اگر حساب کنی، ایران اصلی اوغانستانه. ای منطقه که ایران میشینه، او خاک اوغانستان اگر ازو کش کنی، او بسیار کم بوده. باز او دوران ایران احساس خطر موکده که کلانا و به حساب کسایی که زمین دشت یا ریش سفید منطقه بود، اینیاره زد، بسیار کلانای منطقه ره زد کشت. تنها کسی که اونجی مند که او بسیار خدمت کیدد، یکی ره وکیل اکبرخان موگفت، بود که از ماما خیل از مو استه. از پنجاو، ولایت بامیان. ما که استه خودون مو در اصل ما خود مه اگر نسلی بگویم، ما مادری مه از میرک خانیه، یکمولنگ که قمر آغا نام دشته. از پدری مو میرکامل استه که از کرمو از خود کرمونه میرکامل. باز ازو که بدتر از قوم جمشید موگیه که اینی مزاری هم از قوم جمشیده مادری شی. یک منطقه از پنجاو طرف بهسود که می، یک دره استه به نام مرکه یک خودون ازوا یک قومه، قوم مرکه. باز یا د منطقه کرمو که امده، زمین خریده، د

مرکه زمین شی کم بوده، اینجی آمده. اونجی نفوس شی که زیاد شده، نوسه و نوسه کاکا بوده، زمین شی کم شده. باز زمین منطقه کرمو خیلی دور استه تا مرکه، گرفته. باز ازو خاطر بود که ما شیشته ننتستوم. دیگا شیشته. ما رسوخ ندشت، اذیت موکد. باز ما خدابیامرز پدر مه چون اونجی ریش سفید منطقه بود، کلان بود و به حساب مرکزچی دشت، باز ما گفتوم دیگه کس ام که نبود ریش سفید، کاکایم ود، قد ازو نگفتوم، پیر بود، بیسم بیچاره ره گفتوم جگرخون موشه. مام خرد بودوم دیگه، ۱۷ ساله یک بچه اطرافی چیه؟ اید اصلاً امو رای خو بلد نیه که کجا بوره. ازونجی باز آمدم د پاکستان. از پاکستان ایران رفتوم، از ایران ما دو و نیم سال مندوم د ایران، اونجی امو قبیلای مو که د دورهی عبدالرحمن توتا کدها مدد ایران، امو دختر کاکای بابیه مه د ایران بود او وختا. آلی فوت کده، او بود اونجی د ایران. بیرارای شی د عراق بود. باز د خانه ازوا مه پیدا کدوم. عینه امو دهاتی که یا د سر مرز ایران و اوغانستان فریمان موگه، سر مرز استه، امونجی د مو دهات به نام چتهگو نام دشت، امونجی رفتوم. یا د مو خانه زندگی موکده، دختر کاکای بابیه مه نشان داد که اینی خانه بابیه تو بوده. کته یا اونجی شدد. باز اونو شد که ما گفتوم نه، اینجی مشکله که بشینوم، جنجال زیاد موشه، باز ما ایران هم دیر نمندوم. دو و نیم سال ایران مندوم، خوب شد که امو قبیلای مو د جاکت‌بافی کار موکد، بافندگی جاکت موبافت. مره یاد دد، یاد گرفتوم از قبیلای د تهران رفتوم یک شش هفت یا هشت ماه کار کدوم، از اونجی امادوم پاکستان. ایران خوشمه نمیماد. بسیار اذیت موکد. د او دوره هم اذیت موکد، مخصد او قدر که پسان شدد، نه. ایران خوش مه نمیماد. او ره هم مامایم ره پیغام کدم. او بسیار قرضدار بود، گفتوم بچه خو ریی کو، بچه خو ریی نکد، خود شی اماد. خود شی که اماد، اونجی نشیشته. او کار نموکد دیگه. امزو خاطر قرضدار بود. باز ۲۰-۳۰ هزار تومن د او دوران بسیار پیسه بود، پیسه تومان بسیار بالا بود. ۱۷-۱۸ هزار تومان یک دنه موتر میخریدی، او ره ددوم. باز یک شش ماه دیگه کار کدوم، باز یک دو هزار دالر د او دوران خیلی پیسه بود، او ره گرفته امادوم د کویت. د کویت باز پاسپورت گرفتوم، ویزای سوریه ره گرفتوم، ترکیه ره، ایران ره. ازونجی اموطو تنها آمدم د مشهد که صاحب کار مه موگفت ما یک مقدار کار دروم، بیه تو اگر خرچی د کار دری، بیه ۲۰ روز قد از مه کار کو. ۲۰ روز امونجی قد ازو رفیق مه که آلی دامریکایه، د کالیفرنیا، قد ازو قطی آردوی مو کار کدی، کار ازو ره تیکه گرفتی. زندگی یه دیگه. انموره کار کدوم ۲۰ روز، باز مه امدم تهران، از تهران

امدوم ترکیه. از ترکیه سوریه. چار سال اونجی بودوم. دو سال د سوریه و دو سال د لبنان. از لبنان باز از طریق سازمان ملل راجستر کدیم خودون خو ره مهاجر.

- ای کدام سال بود و چطور مهاجر می پذیرفت؟

- سال ۸۶ بود، ما د لبنان، د بیروت راجستر کدیم خود ره. دو سال اونجی مندوم. اونجی کار مورافتی د او دهاتا د باغ کار موکدیم، امو خرچ خوره. پسان که مو د یک هوتل کار موکدیم، دیگه اونجی بچیکچا بود. بچای از رهگی از کویته بود، یکی ره صمد موگفت، یکی ره تقی موگفت. باز ارونجی سال ۸۸، د می ۱۹ می که گذشت، سال ۸۸ ما امینجی د کانادا امادیم. باز اونجی قبول شدیم، از طریق سازمان ملل، آمدم د کانادا. دیگه باز برادرای مه بسیار ریزه بود، از دیگه مادره، او ناره د استرالیا ریی کدیم، اونا بسیار ریزه بود، یکی امی خواهر کلانم جان شی خوب نبود، ازی خاطر دایم پس ریی بودوم، موگفتوم بوروم پس یک دفعه. باز می خواستوم بوروم، قبول هم شدیم، ولی تنها PR موگه آلی، او وختا Land the Immigrant موگفت، یک دراز است، هنوز پیشم استه. حتا مو پاسپورت نداشتی، قد پاسپورت سازمان ملل از لبنان د کانادا امادی. او پاسپورتم استه امیالی د پیشم. باز او ره مره داد، او سه سال بایست می شیشتم که ما citizen شوم. باز ایره دوستا و رفیقا، او دوران خو یک رفاقت و دوستی زیاد بود، باز ما امیره قد ازی رفیقای خو گفتم. گفت گوش کو، زحمت بسیار کشیدی مو، جنجال زیاد کدی، بدبختی و مسافری کشیدی، آلی بوری، د شش ماه آمده بتنی، نتنی، باز نمیتنی بیی. حتا تو حق هم ندشتی که قد پاسپورت Travel Document تو بوروی د کشور خو. د کشور دیگه مورافتی، باز او غانستان خو د او دوران بیازو کس د شارای شی مو رفته ام نمیتنستی. باز اینالی بوری، پس آمده بتنی، نتنی، رسنده بتنی خود خو ره، نتنی، جنگ استه، دعوا استه، امی زحمت کانادای تو ضایع موشه. بیا آلی ایقس ساله که شیشتی، یک سه سال دیگه ام بیشی، Citizen خو ره که گرفتی. یکی او شد، یکی د جای پدر خو مه می خواستوم مکه بوروم، ویزا نداد. د امزو پاسپورت Travel Document خارجی ره سعودی ویزه نمیدد. یکی او ام که نشد، هردوی شی که یکجی شد، باز گفتم ایقس سال، تقریباً هشت سال مه مسافر بودوم، سه سال دیگه هم میشینوم، یازده سال شونه. ما باد از ۱۱ و نیم سال پس د وطن رفتوم. وختی که سیتیزن خو ره گرفتوم، ما ویزه گرفتوم. از کاناد کس مکه هم نمورفت بسیار. باز د جای بابو خو رفتوم مکه و شنیدوم که کاکای مه

فوت کده، د جای ازو کاکای ریزه خو، د جای کاکای کلان د جای ازو باز یک واجبالحج میګن، وکیل گرفتوم، د جای ازونام مکه ره زیارت کدوم. سال ۹۴ بود. سال ۹۴ مه ایران رفتوم، باز از ایران از رای تی باد او دوران انقلاب شده بود، جنگ د کابل زیاد بود. مو از رای تی باد رفتیم د مزار، از مزار د بامیان، از بامیان د منطقه و د خانه رفتوم. بسیار طولانی بود خو دوران جوانی بود، اید مشکل نبود. رقم تفریح بود. سال ۹۴ مه پس د خانه رفتوم.

- وقتی پس رفتید، از دوا کردید؟

- اره، وا نیشته، ما که اینجی نفر زیاد بود، ما خود مه ایطور آدم ایله گشت و ایوטר چیزا نبودوم. کار موکدوم و یک بخش فرهنگی از رگونه بسیار زیاد کار کدیم. مو مسجدی که نیه، اونمو ره ما ۱۳ نفر اول شی ما بودیم که اساس شی ره ماندیم. نام مسجد جامعه اسلامی افغانا است. ما که نام ایشته دیم، او ره وحدت محمدیه ایشته دیم. سالای ۹۲ و ۹۳ مو ره مو جور کدی. او وختا unit ها ره کرایه موکدیم؛ یکی ره د واردن کرایه کددی، د Warden and Eglington و چند جای. باز دیدی که نه نموشه و نفوس هم زیادتر شد، باز اینمی ره مو خریدی. یکی آلی ام استه، از جاغوری بود، مخصداو تجارت موکد. از هانګ کانګ دانه و سنگ میورد. مو قد شی شوخی موکدی که امزو دانه های خو موره نشان بده، انجینیر جانعلی. انمو او وختا او طور کس کار و کسبی نبود. مو تکسی رانی موکدیم. ۶۲:۳۵ تا ۶۲:۵۰ مورافتی د ماه محرم، ده روز محرم تکسی ره میگرفتی، هفته ۴۰۰-۵۰۰ دالر هم میددی هفت-هشت نفر بودی، اینمی مهاجرا ره تمام شی ره موبردی که تی خاندو بیه. یا قزلباشاشیه، یا خو امیالی هم او قدر کار نموکنه. او دوران خو اید، پاک شی مفت خور بود. ما سالا اینمی کسایي بودیم که از اول بودیم دیگه. ازونجی که وطن رفتوم، وا قبیلای دیگه نیشته. حساب و کتاب، اونجی هم دیر نمندوم، یک سه ماه-چار ماه مندوم، گفتوم بوروم دیگه که د زندگی خو برسوم. د اونجی کار نمی تنستوم ما. او زمین و کشت و کار و زراعتی که بود، بلد نبودوم. ما د ریزه گی ام کار نکدیم. بابه مه مزدور دشت. او دوران هزارمجات پر بود، یالی خالی شده، او جای ازمو تا ۵۰ خانه هم زندگی موکد، یالی هفت خانه یا هشت خانه مانده. یک چار خانه-پنج خانه از نوسه و نواسای ابغه اونجی منده. از کلانا که اید نمنده. پاک شی فوت کده. مادرا و پدرا همه رفته.

سوال: هزاره بودن امروز برای تان چه معنا دارد؟

جواب: هزاره بودن امروز برای از مه افتخاره. بهترین وخته، بازم تبریک برای از شمو و جوانا میدیم که بهترین وخته هزاره ره شمو اینمالی زندگی مونین. ما خود مه او گپ مه ماند. مه خو د کویته قوم دریم. د کویته قوم نزدیک مو نیه، د از مه نزدیک نیه، د برادرای مه مامایه. وا از مو کسایی بوده که بور شده د ایران و اونجا گشته، باز پسان د کویته آمده جای گرفته. کلگی ننک موکد از از ره بودن خو. د ایران امی قبیلای خودون مو دختر کاکای باب مه خودون خو از ره نموگفت، خاوری موگفت. از اوغانستان که ننگ درن، مو از اوغانستان نیی. اونجی ام که اذیت موکد، کاسس که از اوغانستان بود، خصوصاً مردم از ره ره اذیت موکد.

- ایرانی‌ها؟

- اره، از خاطر امزی تاریخی شی، چون به خاطری که صایب سرزمین اینا (هزاره‌ها) بوده. مردما در دوره کرزی یک جنرال امریکایی ره که کمکا ره می‌خواسته ریی کنه، گفته نه، ای مردم هزاره که استه مردمای Native یعنی مردم اصلی از سرزمین استه و از طریق انگلیسا اینا تحریم استه. اینی کرزی گفتند. یا (هزاره‌ها) خو تحریم بود د تمام جای. یالی سیل از ره د ایران ۵۰ سال، ۶۰ سال زندگی مونه. اگه پدرای از مو از قبیلای از مو از ۱۰۰ سال امونجی زیاده‌تره اینمالی، اوطور یک نفر با سواد ندره. آلی د می ۲۰ سال جمهوری د کابل سیل کو چقدر دانشمندا بور شده. اوطور کسا مینگری که تعجب موکونی. اینمی قصه از ره تا بیخی اینمی قد از مو ام د امزی کانادا امزی کابل هزارگی صحبت نموکد. ۶۶:۱۶ تا ۶۷:۰۰ حالا بهترین وخته مردم از ره یه که آلی افتخار موکونه که ای افتخار ره خدایامرز آغای مزاری زنده کرد. گفت که از ره بودن ننگ نباشه. هیچ ننگ نیه، هیچ. یکی از ره بودن شی، یکی اینمی شیعه بودن شی. این امینجی مو د مجلس اوغانا رفتی، اینمی از ره‌گو اگر به حساب جای شی خوب بود که دست باز نماز می‌خواند، اگر نبود اید نمی‌خواند. اینی قزلباشا و هراتیا شیعه‌هایشی اینیا تمام شی دشت بسته نماز می‌خواند. اینه امینجی ما قد هراتیا دو برادرا بود که د لبنان قد از مو قطی بود. مه قد ازیا شوخی ام دشتوم، هم قراغ مه بود، گفتوم امینجی ام آدم هر کس آزاد استه. امینجی ام آدم از مذهب خو تقیه کنه که دست بسته

د پشت ازینا بخوانه. امینجی! آلی که هیچ او لباس ازرگی ره. امی هزارا مو قدر شهامت دره که قزلباشا و اوغانا رو به روی شی چیزی گفته نمی تنست، ولی کی موگفت؟ اینی دو آتشی خودون مو. اینمی ازرهگو. ۶۸:۴۰ تا ۶۹:۱۷ این دمی پاکستان یک لغت ره استفاده موکد که موگفت اوغستانی. ما ره چند بار اونجی گفته. ۶۹:۲۸ تا ۷۰:۰۷

سوال: چه داستان‌ها و سنت‌هایی امیدوارید که جوانان هزاره در آینده حفظ کنند؟

جواب: جوان هزاره بایست کار کنه، زحمت بکشه. ای یک چیزی استه که ایره دانشمندا گفته که حق دادنی نیست، حق گرفتنیست. ای یکی. دوم شی هرچیزی که ره تو به سختی از دست میدی، بایست به سختی پس به دست بیاری. ازرگو به سختی همه چیز خو ره از دست داده. آلی سیل کو جنگ عبدالرحمن و دورای قتل عام و جنگای کوچیا و اینا تمام شی یک پروژه بود. وا دایم می‌خواست که ای مردم پیش نرو. امیالی ام مو چیز استه. ای یک چیزی استه که جوانا بایست بسیار سخت اول شی علم بسیار خوب چیزه، درس بخوانه. ۷۱:۰۵ تا ۷۱:۱۲.

در دوره که مو مکتب مورافتیم، مکتب رقم یک غم بود. اینی مو از همسیه‌گو و دهغنون مو، بچه کاکای مه امیالی د ایران استه، ما بچای کته مو روز مکتب نرفته دی، مهمان بودی. او مو روز رفتند. سر معلما امدد، او حسن نام دره. گفتند حسن تو بگوی که چقدر بچیکچه قابل مکتب رفتن استه. ای هم ریزه بود. ۱۲ نفر ره د سیاه دیدد. ۱۲ بچای دهغنون، همسیه‌گونه که چوپو بود بعضیای شی. مو زمستو مو د غم ازونا مانده دی. بچیکچا خو گپ نمیزد. شمو که مکتب مورید، شمو ملک موخريد، شمو اسیه موخريد، مو چرا مکتب بوری؟ اینه مکتب رفتو غم بود از مو. مو ره خدابیامرزی امی بابیه مه بسیار یک آدم دیانت بخیر بود. اگه نه که می‌تنست که از خودون ازونا پیسه بگیره، مو بچای شی ره خلاص کنه، د او دوران اینه مه خرد بودوم دیگه، تقریباً ده ساله، ۲۵۰۰ اوغانی د او دوران دو دنه گاو بود. فکر کو، سال ۵۱ بود. دو و نیم هزار اوغانی از جیب خو بور کد، مو بچا ره گفت خط بیزو. تمام شی کوچگر بود همسیه‌گو و دهغنون که مو موریم کوچ مونیم. مو بچی بچه خو مکتب ری کنیم؟ کی چوپو بشه یا کارگر از کجای کنیم؟

د دوره از مه مره خود مره موگفت که تو بچای خو ره مکتب ری نکنی که کافر موشه. حالا د شمو یک نوری شده که شمو جوانا بایست خوب سخت کار کنید. وخت ام درین. اینمیالی الحمدلله ای صد بار شکر

است که آدم با افتخار صحبت مokonیم که مو ارزه اییم، یکی. اینمیلی بچه ارزه، نسل ارزه د هر سر دنیا قبول موشه. امینجی د ازمه ما د اداره‌های دولتی مه د تکسی کار مونوم، حتا امی هندیا، یک رفیق مه هندی یه، موگه مردم اوغانستان دو رقم میه؛ یک رقم شی رقم از شمو وری استه، یا دیگه رقمه، بسیار خوب راست، کارگر، خوب صادق، دیگا بیخی پاک دزده. مه او ره گفتوم ما اگر بوگوم برای تو خوب نیه. او پدر کلان شی هم استه. پیر استه. د دوران ۲۰ سال پیش که مو د تکسی استیم. گفتوم برو ایره از بابیه خو، از پدر کلان خو سوال کو، بوگی که امی خانای امی منطقه کی بوده. او تا گفته کی اره ای نفره، گفته اره، یا امی رقم استه. امو پدر کلان شی گفته اره یه؟ گفته عا. گفته وا کسای بود که امو منطقه ره اداری موکده. اینی هنده اداره موکده. یالی سیل کو که د دورانی که د هند اینا میماده، ایناره خورشید نجات موگفته. از یک نگاه یا ره خورشید نجات موگفته. یا میماده صلح و عدالت ره برقرار میکرده. د هند خو زندگی طبقاتی بسیار بد بوده، هرکس غریب بوده، بیچاره‌گو اذیت موکده. همه چیز شی ره میگرفته. جای نداشت. ای یکی. دوم شی یا زیاد هندو و بودایی بوده، یا ره بجای خدا موگفته. باز او ره که گفته اره؟ گفته عا. گفته وا مردمیایی استه که از خانای ازو منطقه یه. آلی امی تاریخی اوغانستانه که بخوانی، کاشانی و همه چیزا و هرچیزی که د سرزمین استه، حتا امی دانشمندا. ما یک اوغان رفیق استه، ما او ره گفتوم از روزی که شمو د اوغانستان سر کار امدید، امو دانشمند اوغانستانم خشک شده. پیش ازو آلی فارابی و مولوی و ابوعلی سینا و اینا تمام شی د او دوران بوده. ازو به بادی که تکنولوجی و علم آمد که مردم د علم رجوع کد، یا بدبخت ماند. خو به خاطری که یا نمیشد. خو یالی اینمی خصوصاً د امو ازارمجات قد امزی اوغونو که اینا که بود مشکل چه که امی منه خو جنگ موکده، یاره چوپو موگفت د منطقه. د ولایت و د ولسوالی خو زور بودن، د منطقه چوپو موگفت. موگفت شمو چوپو بین. امونجی یا ره بالاتر از چوپو کس قبول ندشت اوغو ره. خو واقعاً شی ما د خارج که امدوم، اینا ره دیدوم، یا امو چوپونی که د منطقه موگفت، یا امی چوپو مندهو مشکلات اوغانستان، همه چیز اوغانستان که استه از دست ازینا یه. دیگه خو کس نبوده. آلی مردم ارزه اگر بگویی شمو بایست ایستاد شوین. کوشش کنین اول شی علم بسیار روشنی یه، بسیار خوبه. یک مثال ره ما د وطن میزدوم. موگفتوم دخترای خو ره مکتب ری کین. اگر امی سودایی ام باشه، امی مکتب بوره با سواد موشه، درس می‌خوانه، بای شی زیاد موشه. د اینمی رقم ما قد مردمای خو صحبت موکدوم. د سالای ۹۰ و ۹۵ و ۹۶ بود. ما یکدفعه ۹۵ رفتوم، یک دفعه ۹۸ که یک اولی

اونجی کار کدوم، امو اولی امیالی استه. دیگه سال ۲۰۰۵ موگفتوم بورین درس، تام دختر و ریزه و کته درس مورافت. خوب شی ای بود که همسایه و دهغو نموگفت که مو ملک نموخری که مو مکتب ری کنی. امی تمام شی مورافت درس میخواند. ای خوب بود. حالا بایست شما دیگه د نسل نو برسانین که بایست کوشش کنن. ۷۷:۴۹ تا ۷۸:۴۶

ما زیاد کوشش کدیم، د خون مه بوده. حتا امینجی مو کوشش موکدیم که هر کار موکنین، بورین د خودون خو بکنین. د کس دیگه نکنین. جواب از مه اینمی آمد که گفت ای که استه د ازارمجات قد کوچیا بسیار زیاد جنگ کده، قد اوغونو بد استه. ما که استه همسایه دیوار به دیوار بودیم. د خارج از مردمای کلانی از ره نماده. تنه د کوپته بوده. د ایارن هم نبوده. پسانا امزو اولاتای شی رفته. خودون ازیا نرفته. اینجی هم باز کلانا و مردمای فامیده شی نمده. امو مردمای زیر دار گریخته امده. موگفت اره، ما همسایای دیوار به دیوار بودیم. امو نفره ما گفتیم اونه شش ماه پیش گفتوم همسایای دیوار به دیوار شمو چطوره یالی؟ میخنده، موگه وله و موفامیدی. ما د امزو سه- چار سال تا ۹۶ مو سه چیز د اینجی جور کدیم. اینمی جامعه اسلامی افغانا ره جور کدیم، Hazara Culture Society واز کدیم، Bamiyan Corporation که به حساب Business گفتیم پیسه اینجی دوستا و قبیلا پیسه خو ره بیندزه، سر شی کار کنه. ۸۰:۲۱ تا ۸۰:۲۸

ما رفتیم که کرایه ره جمع کنیم، برای Hazara Culture Society جایی ره کرایه گرفته بودیم. نفر ریش دشت، گفت Community شمو بسته نشده؟ ما گفتوم او بچه او Community از ما نیست، برای آینده از شمویه و اولادای شمو استه. صبا شمو امینجی اولاد درین. تو یالی زن و اولاد ندی، صبا اگر تو بیری، اولادای تو ره امینجی امزی فرهنگ از ره بایست یاد میگره. ازارهگی ره یاد بیگره، فرهنگ خو ره یاد بیگره، ای از مو نیست. موگفت Community شمو بسته نشده؟ اینی مشکل ره دریم مو مردم از ره. مردم از مو بسیار د کله ازینا نموره. اگر نه منطقه جاغوری یا تمام ازارمجات د دوران انقلاب بیخی آزاد بود، می‌تنست که حکومت ره تشکیل بدیه. د کله ازینا نموره. کس نبود. د دیست کی بود؟ چارتا ملا. ملایی که کاشکی از ملاهای بود که سواد میدشت. اید کدام شی سواد کامل ندشت. ما د پیش ملایو درس زیاد خواندوم. سواد کاملی که بگویی او ملایونی که درس خوانده، بعضی از ی دو آتشه‌های که درس هم مکتب و هم مدرسه خوانده، به خدا که چیزهایی استه که رقم از ی شفق آلی د استرالیا استه. د او دوران نبود. اگر

اوپور اگر بود، اوغانستان ره از ره د سال ۵۷ که انقلاب شد، منطقه از مو تمام شی ازاد بود. تیرمای ۵۷ د منطقه از مو یک جای که قدیم حکومت کلان بوده، امونجی مجلس کد از ۲۸ ولسوالی نفر امدد نماینده. حتا امزی اوغانای صافی از سمت شمال امدد. امونجی شورای اتفاق ره تشکیل داد. از ۲۸ ولسوالی نفر آمده بود؛ از شمال و از منطقه غزنی و بهسود و از ارمجاتی که منطقه دیزنگی و دیکندی و یا خو هیچ. پک شی امدد. یا د کله شی کدام چیز نبود. سرنوشت ازیا د دست ایرانیا بود، ایرانیا موگفت د منه خو جنگ کین. خانان را بزیند، اکثر خانان د می حساب کشته شد. سرورخان شاهی میمون خانه دشت، هر قدر میمو که امونجی مورافت، شو خوره امونجی. میمونی نبود که اشنا بشه، امونجی خانه شو باز بود، اسب داشت د طبیله شی ایستاد موکد، گاوی داشت د طبیله شی ایستاد موکد، علف موخورد، امور ره بیچاره ره کشتن. بسیاری ره کلانا ره کشتن. تنها کسایی که مند، و بسیار قبیلان د پشت شی ایستاد بود که نزد. د جنگ شورای اتفاق.

امونجی حکومت نبود، کله نبود، وگر نه خود آغای مزاری د سخنرانی خو گفته مام می‌تنستیم که بامیانان یک حکومت اعلان کنیم. شما که د کابل ما ره قبول ندارین یا د پشاور قبول ندارین.

سوال: در مورد آینده هزاره‌ها چه چیزی شما را امیدوار می‌کند و چه چیزی نا امیدتان می‌کند؟

جواب: والا امیدواری شی اینمی یه که د علم و درس و فهمیدگی و دانستگی. انسان ره تنها چیزی که پیش موبره، دانستگی پیش موبره. علم پیش موبره، یک شی. دوم شی یک چیزی دیگر خوبی که بری فعلاً ما که مینگروم ای خوب استه که شیعه و سنی و اسماعیلی پک شی یک شده. هزاره‌ها! اسماعیلی د منطقای از مو بود، قد شی دست نمیداد مردم که دست از مو ره مردار مونه. به او اندازه شیعه و سنی فرق دشت. اینمی اوغانا ره هم امر رقم بود. قد اوغونو روابط خانه نداشت، نان مان شی ره نموخورد. اینی مشکل بود. دیگه خو سنی ازاره د منطقه از مو نبود، د سمت شمال بود، ولی اسماعیلیه بود د بامیان. د شیر بود، د بهسود بود، د مو یک منطقه از مو د بسیار نزدیک استه، مخصد وختا بوده، یالی ازونجی کوچ کده رفته. دیگه امیدواری اینمی علم و دانستگی فهمیدگی شی و یکی هم اینمی دست یک بودنش. شمو بایست اوقدری که قد از مه زیاد خوبی موکونی، از مه کده زیادتز قد اسماعیلیا و قد سنیا خوبی کنی ۸۵:۴۰ تا ۸۵:۵۰

وکیل اکبر خان^۱ ره خدا بیامرزه قد بابہ مه قومی دشت. او میر منطقه بود و کلان بود. میر پنجاو بود. تاریخ ازو اگر بوری سیل کنی، او نا خان بوده که اوطور جای ها رسیده. پدر کلان ازو از بندی خانه عبدالرحمن از کابل ۸ ساله بوده د یک خانه موبره د فرزند میدی. اونجی او کته موشه، د کارخانه سنگتراشی داشته، د کارخانه سنگ تراشی ازو کار هم موکده، باز ای که کلان موشه، ۲۰-۲۷ ساله که موشه، امده زمین پدرای خو ره گرفته. باز پسان بچه شی وکیل بود. خان بود. ما خانه ازو رفتیم، د باره مکتب صحبت شد، مه. حالی امی حساب امی سنی و اسماعیلی، اسماعیلیا قد از مو بود، وا ره مو قبول نداشتیم. ولی سنیا د او منطقه نبود. د منطقای شیخ علی و پروان و بغلان بود. ای که بسیار یک چیزی امی مکتب ره گفت. تنها د منطقه ازمو که وکیل اکبر خان وکیل بود، سه دنه مکتبه آورد اینجی. یک متوسطه، یک لیلیه و یک صنف دوازده. دوازده د هرجای دشت، ولی لیلیه ره آورد د پنجاو که اونجی او و نان شی ام امونجی میدد، خاو ام امونجی موکد. امی ره سوال کد که امی مکتبا بیه، یا درس بخوانه، با سواد شوه. آلی اگر د کابل یا د هرجای که یاره اذیت مونه، یک جوالی ره اذیت کنه خو او بسیار کار کنه، د امزو جوالی گری خو دست خو بالا کنه. اینا درس بخوانه و بوره ما بسیار مشکل زیاد دیدیم د دفاتر ظاهرشاه و نادرشاه، بسیار مره توهین کده، امیا بوره امونجا درس بخوانه، جنرال شوه، معلم شوه، سر معلم شوه، پروفیسور شوه، هرچیز شوه. بوره امونجا اذیت موشه، یک نه یک شی ایستاد شوه. ای گپه کدام سالا گفته؟ ۵۳. د ۵۳ د امزو او ره گفته. او مکتبا ره او سالای ۳۸ و ۳۵ که ما اید نبودیم د دنیا، آورده د پنجاو. نظر ازو امی بوده که اینا بوره درس بخوانه، امونجا اذیت و آزار شوه که ایستاد شوه، بفامه. از مکتبا که د معلمی قبول ندره، د جنرالی قبول ندره، د پروفیسوری قبول ندره، د چوکی وزارت و صدارت قبول ندره، ایستاد شوه. ای گپه او مرد گفتند. خیلی سواد شی کلو نبود، صنف ۱۲ مکتبه خواندد، پوهنتون که د اوغانستان اید نبود. امو نتیجه ره یک مصاحبه از قومنا ای اهل تسنن استه، ازرگون پروان، قد ازو انجینیر از جاغوری استه که پل تیارمونه، قد ازو سراج الدین بدخشی. دو نفر از مو اینیا ره به خاطری که یک نیروی نظامی یا عسکر قبول کده بوده تاجیکا، یا خوده پک تاجیک موگفت، سنیا تمام شی خوده تاجیک موگفت. خو انمو سراج الدین بدخشی پروفیسور بوده، او ره از پوهنتون بور کده. او باز ایستاد موشه که یکی. یک دیگه ره که فوت کده، قد کرزی و قد امزیا آشنایی دشته. د مجلس کرزی بوده، مارشال فهیم بوده

وکیل اکبر خان نرگس^۱

و محقق بوده. او نفر نام از یادم رفته، او ره گفته ای لیاقتم دره، جنرال فهیم ره گفته امی ره از طریق شمو به صفت وزیر پلان ری کنیم. باز اونجی گفته ای وزارت که استه سهمیه قومیه، ای هزاره یه. سسل کو، سنی بودن شی ره د قصه شی نبوده، گفته ازاره یه. باز ای ره خلیلی محقق ره موگه، محقق گفته اید مشکل ندره که خود خو ره که هزاره میگه، هزاره یه. باز ایره د وزارت پلان ری کده. ازونجی ای سنیا که خیسته، انزو جای ها خیسته. امو ره عینم از سال ۵۳ مه خرد بودوم که قد پدر خو رفته بودیم سر اسب، ما قبیلای مو اکثر شی د پنجاو بود، د منطقه ولسوالی که مامای مه بود و دیگه قبیلای مو و کیل اکبر خان و اینا، ماماخیلای مه بود. سیل کو، گپ ازو که موگفت آلی اگر اذیت موکونه یک جوالی ره اذیت کنه، او بسیار کته کار کنه، جوالی گری خو چیز کنه یا یک مزدور کار. ولی یک نفر که موره وارد پوهنتون موشه، د پوهنتون اذیت موشه، او حتماً یک چیزی یا یک جنرال اذیت موشه، یا یک صایب منصب شی اذیت موشه، یا یک وزیر شی اذیت موشه، امیا ایستاد موشه. اینمی گپه او د پاکستان که اینا پک فرار کده آمد، ما از ایران امدوم پس که پاسپورت میخواستوم بگیروم، امی تمام کلانا از دست امی سازمان نصر توتا کدها مده بود د پاکستان. اینمی وکیل اکبر خان امونجی بود. د مجلس شی مو مورافتیم می شیشتم صحبت موکدیم. گپ شی اینمی بود که موگفت که مردم بوره درس بخوانه. یکی ای.

یک قصه ره یوسفی که ما قد شی خیلی رفیق ام بودوم، موگفت که مو چنایی یا ره بردیم د جاغوری که یا قد از مو کمک کنه. اینمی مردم چنایی ره گفت خارجیا یه یا. یا ره گرفت. آخر ما خود خو ره قد ازو یک دیگه د گیر میدیه که چنایی یاره ایلا کنه که امی چیزی که مو قد دولت چین دری که قد از مو همکاری کنه، امی ره بند انداخته. فداکاری ره سیل کو. یوسفی خود شی گفت که شش ماه مو ره د بله نمی خاو میداد که تابل کمر مه در مونه. گفت امو چنایی یا د یوسفی گفته پیش ازی که شروع کنید، بیاین اینجی یک کار کنید، ای مردم ره باسواد کنید که بفامن. علم خوب چیزه. باسواد! وختی سواد دشت، موفامه کار خو ره. یکی از بزرگان ره میر ماملی بیگ موگفت. دمی دوره انقلاب از کابل اسلحه ره د ازاره جات میورده، امی ملایو ره گفته قد از مو هیچ همکاری نکنین، بگیرین یک روز به درد شوم موخره اینمی. جنگ موشه، او غانستانه، او بیچاره ره خود شی ره کشت که تو اسلحه از کمونیستا اوردی د ازمو.

تمام مشکلات از مو مردم هزاره که استه بی سواد و پس ماندگی و بدبختی. ما ره امطور نگاه کن که یا اینمی رقم بشه. د او دوران حساب ازینا مو رقم بوده که ما ره مو رقم نگاه کنه. حتا همی سواد و بی سواده از اینجی مو از کانادا کوشش کدی. یک دو تا ژورنالیست د جاپان دشتیم، قد ازونا جاپانیا ره ری کد د ازمجات. واگفت که اول پیشرفتگی برای جامعه – جاپانیا قد از مو کار مونه، او نه د بامیان خانه فرهنگ دره. برق استه. گفت شمو نه علم دارید و نه اینجی برق درید. او رفت اینی منطقه بهسود ره د کوئل ملا یعقوب که موری، اونجی یک دره استه باریکی. ای او دریای هلمند بسیار زیاده، گفته امینجی ره یک بند برق بزنین، ما از جاپان پول میاروم. یکی ره شیخ زاهدی موگفت از غزنی بود. آورده ایره د پیش بند غزنی، گفته اگر امینجی جور نی جور کو، اگر نمیتنی د اونجا جور نکو. باز آخرشی او گفته او بنده خدا! – خو املا بوده. یک مثل د هزارمجاته که موگه سنگ د بله میخ. سنگه د بله میخ هرچه که بزنی، اردوی شی یک چیزه. او ره هرچه گفته که اینجی یک پیشبند استه، اینجی برق نموشه، ای او روان د کار دره، ای او زیاد د کار دره، یکی ای به درد از شمو نموخره، ای غزنی د شنگ ازاره جاته، شمو یک جایی ره تیار کنید که د وسط ازارمجات باشه که برق شمو تمام مناطق ازارمجاته بگیره. او ره چه کار کده، تلاشی کده، خرچی شی ره گرفته، خودون شی قرار پاکستان رفته. او د خط خو نوشته کده که د اوغانستان تا حکومت نیه، هیچ کاری به درد نموخره. ازو به باد جاپان نکد دیگه. جاپانیا ره مو سر شی کار کددی، او نه نکد. اینی مشکلاتا د مردم از مو یالی طبقه جوان بایست ال شی رقم ملایو بوره د ممالکا با ممالک، قد سازمان ملل بوره کار بگیره، دست بگیره، کار کنه د تمام جای. ملایون از مو د سال ۹۸ ما د ازارمجات بودوم، طلابا که اماد د پنجاو، که رفتند د ولسوالی، اگر بندیای کابل نبودی، وا توتا کده ازونجی. یا ایسو که میه د پنجاو سر موخره. د پنجاو نرسیده، د ولسوالی قد ازیا که زد و خورد موکنه، وا امونجی مجلس دشته که چه کار کنی. فکر کو عینه از یکمولنگ آمده د پنجاو تمام شی چین خو ره پک دیگری کده پرتو کدد، رقم بازاری خوده تیار کدد.

اینالی خود مردم ازره د دوره اگر د حساب سیاست بشه، بزرگترین اشتباه ره خلیلی و محقق کد. قد اید دنیا اینا سر و کار نگرقت. قد اید دنیا یک رفاقتی بغیر از ایران. ایران خو دشمن مویه. ایران شاید شمو جوانام بفامین که وا صد درصد نمیخوایه که ازاره سر کار بیایه. اوغونه قبول دره که سنی یه، چون یا هم تباره. ازره ره قبول ندره. یا بغیر از ایران دیگه قد هیچ جای. آلی امی نقشه جنگ امزیا ره سیل کو، د کابل

سیاف از ره سنی ره د جنگ موبرد، جمعیت هم، یک حزب اسلامی کم دشت. حرکت هم که رهبر شی شیخ آصف بود هم از ره. دیگه د ایرانم که مورفتی، تمام شی از ره گونه د جنگ موبرد. حتا خود امی خامنه‌ای کتاب نوشته کدد د باره ازینا که اینمی جنگ عراق که ایستاد کد، اینا آتش بس نموکد، ایران بزرگ بود از عراق، نفوس زیاد دشت. باز ای کتابی که ای خامنه‌ای چاپ کد د باره از ره خاوری ایران که یا خارجی، بعد ترکا ره هم یک چیزی گفتند، اینمی نیروی ترک و مردم خاوری تما ایستاد کد که تو که مو ره قبول ندی، مو خارجی ای خو چره جنگ کنی. جنگ عراق که اینا آتش بس کد، از خاطر امزو کد. آلی ام کوشش از شمو! آلی ای دوره دوره تکنالوژی پیشرفته یه، بایست قد تمام دنیا کار کنین، رفتار کنین، بهترین موقعیت، خوب ترین موقعیت از ره‌ها اینمیالی سرنوشت د دست از شمو جوانا است، به خاطری که هر مملکت شمو ره حتا د اروپام از ره ره قبول دره. د استرالیا خو بیخی... یک جنایی قد از مه گفت شمو مردم امطور Credit د پیش دولت استرالیا درین که از Gold and Daimond کده بالاتره. راس موگفت. بر علاوه بعضی چیزایی که می‌شنویم. دیدی که اون یکی از قوم درانی هم نبود، صافی بود که د دوران عبدالرحمن زده شدن، مو ره دید چه چیزا گفتند د اونجی².

سوال: کدام پیامی دارید که بخواهید سایر کانادایی‌ها در مورد تاریخ و فرهنگ هزاره‌ها بدانند؟

جواب: آلی مو فامند، هزاره‌ه کلگی می‌شناسه. امینجی می‌شناسه. د بریتیش کلمبیا مه دخترای خو د مکتب بردم، اینا د شش ماه خوده رسند. امونجی امو Principle گفت دو رقم نفر از اوغانستان میه؛ یکی شما استین که بیخی خبر خود ازو Gold وری استین، هیچ کدام مشکلی ندین. دیگه دیگاست. اینجی اینا می‌شناسه. بهترین رای شی بری از شمو جوانا د هرجای که زندگی موکنین، فقط زندگی خو ره قد امزو جامعه بسازین. قانون د هر دولت، قد قانون کار کین. نه اینکه رقم اوغونو وری. امی مردم تاجیکا و اوغانا خدا شاهره دو نفر شی یک جای سرد سر شده نمیتنه. قدیم د مجلسای ازی اوغانا و تاجیکا مورافتیم، دایم جنگ بود. دایم زدن بود. کنسرت خو ما اید نرفتیم، اولین کنسرتی که مه رفتیم، از داوود سرخوش د

گزارشی تهیه شده توسط جمعی از پشتون‌های مقیم استرالیا در مورد این‌که گویا هزاره‌ها در افغانستان مورد ظلم و ستم واقع نشده‌اند و نباید در² استرالیا به عنوان مهاجر پذیرفته شوند.

میلبورن بود. ما د میلبورن بودوم، کنسرت بود، امونجی رفتوم. دکنسرتای شی جنگ بود، اینا اید حوصله مردم‌داری و همزیستی و زندگی ره اید ندره. نه پشتونا دره، نه تاجیکا دره. ولی مردم ازره دره. مردم ازره امینجی اونه د می مسجد زنه کابلی گفتد که وی مو د کابل ازره ره کارگر نمیگرفت، یا رییس مسجد شده. تو فکر کو، مسجدی که ساخته خود ازره یه. یک زنی از قومنا بوده، گفته چه موگی خوار جان، تنه رییس ازی ازره نیه، تمام مصارف ازی ره ازره‌ها میدیه. آلی خو مسجد مصرف خو ره بور موکنه. مردم ازره میدیه. د او دوران مو تمام پول شی تمام شی ره مو میددی. گفته تمام مصارف ازی مسجد اینمی ازره‌ها میدیه، شوی از تو د Welfare استه. ای مردم خدا دان ازینا ره واز نکه ۷ خصوصاً می قزلباش. اوطور یک مردمی پوچدان استه که. رو به روی مو او چیزا ره نگفته، یک تنه انمو زن امو گپه د مسجد گفته. د استرالیا خوبه که جمع استه ازره، تمام بازار شی از خودون شی استه. امینجی یک بچه از غزنی بود، عبدالله نام داشت. دکان بازکد، دان امزو نچلید. اوغانیا نماد د دکان شی. ازره کم بود، اونه ایله کد.

سوال: کدام چیزی است که من نپرسیده باشم و شما بخواهید اضافه کنید؟

جواب: د باره قبیلا اگر بپرسی، اینمی چیزا برای شمو مهمه که شمو نسل جوان بایست کوشش کنین و آینده خو ره و خودون خو ره یکی برای انسان به هر سر دنیا دو چیز بسیار مهمه. خود نگاه کدن یکی، دیگری تاریخ. پس پشت خو ره از یاد تو نره. چون حیوان که حیوانه، صبح که بور موشه، امومروز امونجی که علف خوب زیاد خورده، امو سو موره. ولی انسان هم. وختی که تو تاریخ خوره از یاد تو رفت، زندگی تو ره از یاد تو رفت. دوم شی مهم ای یه که انسان د هر سر چیزی باشد، چه د خوبی چه د بدی، خوده گم نکه. اگه خوده گم کدی، د خوب یگم کدی که هم میبازی، د بدی گم کدی هم. اینجا که استه، ای مملکتا اینجی بعضی کسا از افریقا، از ایران، از اونجا که میه، بخدا سیل کنی، تعجب موکنی. مردای ۶۰ - ۷۰ ساله ببینی که د پشت چه چیزا خیز کده موره. یا زنایی که چار- پنج اولاد دره، لباس ازیا ره سیل کنی. اینجی اگر بگویی اینمی مردما درسته که ای چیزا ره دره، وای اگر دره هم تا سن ۳۰ - ۳۵ سالگی ره. بعد ازو نه. یکی پول. مردم د دوره عبدالرحمن د ازارمجات د مردم نان گندم پیدا نموشد که بخوره. بسیار لغ و لوچ و لباس ندشته، زمستانا د مطلقای از مو یخ میزد مردما ره د برف، پگ لوچ و لق بود، کالا نداشت.

پول هم نداشت. او وختا ای لباسایی که آلی میه که لیلای میه، اقلأ خوبه. د او دوران دیگه ایطو تکه و ازی چیزا نبود. مه کالای اول مه از تافته بود. تافته موپوشیدی یا کرباس ره یادم مه نمیه، مخصد تافته. از تافته ما پوشیدیم. باز کتان شد و شری شد و دیگه و دیگه استریچ امد. کوشش کنین که ای نظر برای از شمو. تمام دنیا انسانه د هر سر دنیا یک مثل د وطن میزد موگفت انسان د هر سر دنیا نانه به نرخ روز بوخره. آلی که شمو د کانا زندگی مونین، بایست به قانون ازی مملکت، به همه چیز ازی مملکت احترام داشته باشین. چون اینمی مملکت، مملکت شمو نه صبا. درسته که شمو و ای از خوبیه شمویه که برای آینده قوم خو، برای مردم خو کار موکنین، یام امو ره خوش دره، کمک ام مونه. یالی خو خبر نردوم، د او دوران که مو تازه امددیم، ما انگلیسی نموفامیدوم، بسیار کم. ما درس نخواندوم، امی چیزای عملی ره بسیار زود رقم برق وری یاد میگروم. د لبنان بجایی بود که پنج سال- شش سال زندگی کدد، قدر از مه د امزو شش ماهی که ما اونجی رفتوم، عربی صحبت نمی تنست. اینجی ام که ما امدوم، امی شش ماه باد مره از Migration بور کد. پیسه مه ندد که تو قد از مو دروغ گفتی، تو انگلیسی میفامدی، امو قدر زود انگلیسی ره امینجی یاد گرفتوم. ما گفتوم نه ما یاد نداشتوم، جاکت بافی ره د ایران کار موکدوم، اموره یاد داشتوم، اونجی رفتوم د یک کارخانه بافندگی را پیدا کدوم، کار گرفتوم. کوشش د هر سر دنیا خوبه. ولی ای سرمایه‌گذاری و بعضی چیزا آلی د کله بعضی کسا میگرده بسیار زیاد، او دوران د کله نسلای از مو سرمایه‌گذاری نبود زیاد. یالی آمده که سرمایه‌گذاری و حساب و کتاب. او دوره نبود، حالی زیاد شده.

بسیار زیاد تشکر!